

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social	اجتماعی
--------	---------

محمد قراگوزلو
۱۹ مارچ ۲۰۱۳



بی کاری، فقر و روسپی گری

• متنی که می خوانید مقاله ای پژوهشی و بهره مند از مبانی روش تحقیق نیست.... قصه ای ناگفته هم نیست. یا دردی در خفا مانده. جراحی است که با هزار زبان بیان شده. از قلم من نیز بشنوید که حامل سمفونی غم ناک زحمت کشان و ریتم دردمندان و ملودی نسل های خاکسترنشین شده است ...

دریغا که فقر
چه به آسانی
احتضار فضیلت است.
(احمد شاملو)

درآمد

متنی که می خوانید مقاله ای پژوهشی و بهره مند از مبانی روش تحقیق نیست. حکایتی بر پایه اصول شناخته شده داستان نویسی نیز نیست. به متدولوژی علمی جامعه شناسی نیز متکی نیست. تلفیقی است از مؤلفه های پیش گفته. تیغی بر دُملی. گیرم این تیغ ها بارها بر این دُمَل فرو رفته و گند عفونتش پس کوچه های شهر را نیز برداشته است. قصه ای ناگفته نیست. یا دردی در خفا مانده. جراحی است که با هزار زبان بیان شده. از قلم من نیز بشنوید که حامل سمفونی غم ناک زحمت کشان و ریتم دردمندان و ملودی نسل های خاکسترنشین شده است. ما نه سناریو سازیم. نه عریبه کش مزدور مراکز امپریالیستی. نه تئورسین جسارت بخش گردنه بگیر بخش های بیمارستانی. و نه قهرمان

جاده های غیراستاندارد کوهستانی. نق و نوق پیر زنان راوی افسانه های حسین کرد شبستری را به پیشیزی نمی گیریم. ما نویسنده ایم. و پیش از آن، خدمت گزار یک لاقبای کارگران و زحمت کشانیم. نه امید واهی داریم و نه یأس فلسفی. آدمی با ضعف و قوت های مشهود، که دست کسی را نمی بوسد و از آزار دیگران تن و جانیش می لرزد و با حضور کارگران پیش رو به آرامش می رسد. ما نویسنده کارگران و زحمت کشانیم. نزدیک به سه دهه است که از مال و منال (menal به گردی یعنی بچه، فرزند) گذشته ایم. منتهی در کار نیست. کار و زندگی شفاف و علنی گواه آگاه زنده گی ماست. و اینک سال هاست با "چراغی در دست، چراغی در دل" به خانه فرودستان می رویم. ژست "کارگر پناهی" پیش کش نظارگان منظره تلخ شهر پیر.

۱. حکایتی واقعی

الف. خرداد [جوزار] ۱۳۵۵ بود به گمانم. یک سال زودتر از بقیه بچه ها دیپلم گرفته بودم. در فقدان ۱۴ ساله پدر و غیاب سال های طولانی مادر، خیلی زود قاتی سیاست شده بودم. از گنج کوچه های باریک و خیابان های تاریک جنوب تهران، پرت شده بودم وسط میدان جامعه. در انتظار کنکور و رشته جامعه شناسی بی تاب می کردم. با بر و بچه های سلسبیل و چهار راه وثوق دار و دسته ای شده بودیم برای خودمان. پول تو جیبی من از باشگاه فوتبال قصر یخ و بعد کیان و هما در می آمد. که دفاع وسط بودم. و خوب زیر توپ می زدم! در امجدیه...! از سه سال قبل سردبیر هفته نامه دیواری کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان شده بودم. هر چه دستم می رسید می خواندم. تنها یا با بچه ها. مائوئیسم بی داد می کرد، آن زمان. کتاب سرخ مائو بود که مثل قند آب می شد. جوزای ۵۵ بود احتمالاً. هفته



سالم بود. با سی چهل تومنی که حمید کمک کرد پول یک دوربین عکاسی ردیف شد. لوبیتل ۲ روسی. اولین حلقه فیلم را در شیرپلا و توچال خراب کردیم و بعد که دست مان راه افتاد، راه افتادیم به طرف قلعه شهرنو. مویز نشده انگور شده بودیم.

ادعای جامعه شناسی مان می شد. شهرنو جایی در جنوب غربی تهران. دروازه قزوین. نزدیک میدان اعدام. دلم لک زده بود برای یک روایت مصور از مشهورترین فاحشه خانه کشور. کفش و کلاه کردیم و رفتیم. با حمید و غلام. و دو حلقه فلم.

ب. ساعت حدود ده صبح یکی از روزهای آخر جوزا. قلعه غلغله بود. سخت شلوغ. اولین تجربه من و غلام بود. اما حمید می گفت قبلاً دو سه بار آمده است. برای دیدن یا هم خوابگی نیامده بود. نه پولش را داشت و نه اعتقادش را. شاید از سر کنجکاوی. نمی دانم. پس، حمید شد راه نمای ما. جایی را نشان می کرد، غلام زاغ سوژه را چوب می زد و من عکس می گرفتم. با چند روسپی ارتباط برقرار کردیم. پس از گرفتن عکس. همین که فهمیدند قصد گپ و گفت داریم پس زدند. چند تا فحش آبدار هم شنیدیم که تازه بود. آن هم برای ما که جزوه "اسرار مگو" [نوشته ابوالقاسم حالت یا مهدی سهیلی یا...؟] را حفظ بودیم. هنوز به انتهای خیابان اول قلعه نرسیده بودیم که دخترکی توجه من را جلب کرد. وسط خیابان. چادرش را انداخته بود روی شانه های نیمه برهنه اش و ران های عریان در هر قدم، به نوبت و موزون پیدا می شد. نزدیکش شدم و با احتیاط سلام گفتم. نیم نگاهی انداخت و گفت: "سام" و به راهش ادامه داد. عطر تندش در دماغ پیچید. نزدیک تر که شدم با کمی لکنت و خجلت و بریده، تقاضایم را گفتم. نه رغبتی. نه حال و حوصله ای. و نه دل و دماغی برای حرف زدن. هیچ نداشت جز چهره ای مضطرب و پریده رنگ. زیبا اما خسته و درهم شکسته. جوان اما پیر و گسسته. تا دم خانه اش برسیم همین قدر می گوید که نامش مژگان است و امروز سرش

شلوغ است و برای صحبت کردن با من شخصاً مشکلی ندارد، اما... حالا به در خانه او رسیده ایم. پیر زن واسطه منتظر است. و بیست سی نفری نیز. اجازه می خواهم عکس بگیریم. می پذیرد. من جمعیت را کنار می زنم تا حمید عکس بگیرد. (عکس شماره ۱). هنوز برای عکس دوم حاضر نشده ایم که ضربه ای به سرم می خورد. دفتر یادداشت هایم ولو می شود و خودم نیز. حمید در می رود. غلام را نمی بینم. دوربین زیر پای مردی قوی هیکل درب و داغون شده است. از دهان من خون می آید. پولیس می رسد. دست بند و بعد هم کلانتری پاچنار. بچه ها ندا را به برادر بزرگ ترم می دهند. خلبان هوا نیروز است. صدایش از بیرون بازداشتگاه می آید که با کلانتر صحبت می کند.

پ. از سه حلقه فلم، حمید توانسته یک حلقه آن را نجات دهد. بقیه با دوربین نطفه شده. دو هفته بعد موتور غلام را می گیرم و راهی قلعه می شوم. صبح اول وقت. گوشه ای می ایستم تا بباید. و می آید. نزدیک می شوم و با احترام تمام سلام می کنم. مثل سابق لاتی جواب نمی دهد. سلامی می گوید: "از رو نرفتی؟" بعد از کلی سماجت من، می خواهد بروم. و چهارشنبه (به گمانم یا چند روز دیگر یادم نیست)، ساعت ۲ میدان منیریه باشم.

ت. با کمی تأخیر می آید. بدون چادر. ناهار نخورده است. من نیز. می گوید مهمان من. باری نتیجه چند ساعت صحبت ما - که شرح آن محتاج مجال دیگری ست - می شود این که:

نام اصلی اش شهلا رضوی است. متولد ۱۳۳۵. اهواز. شغل پدر کارگر شرکت نفت. هشت خواهر و دو برادر. در ۱۶ سالگی شوهرش داده اند تا یک نان خور کم تر شود. یک سال بعد طلاق گرفته و به تهران گریخته. نزد خاله اش و بعد در دام فردی افتاده که قول خوانندگی و هنرپیشگی به او داده و حالا قوادش است. اسمال دادا. اسم طرف را با ترس می برد. می گوید حتا از فکر فرار می ترسد. خانه ای در خیابان لشکر برایش گرفته. و کلی درد دل دیگر. می نویسم. اجازه می گیرم و یادداشت بر می دارم. گوشه ای از این نوشته ها بر حسب اتفاق چند سال پیش در خانه رفیقی پیدا شد. به همراه این چند عکس. شرح صحبت هایش بماند. نشانی خانه اش را با احتیاط می دهد و خطر اسمال دادا را با لرز و رعشه به یادم می آورد. دو سه بار دیگر می بینمش. هر بار افسرده تر و پژمرده تر شده است. و بعد گرفتاری های سیاسی و جدا شدن از متن جامعه ارتباط ما را به طور کلی می بُرد.

ث. برای روسپی شدن و "کار" در قلعه شهرنو [اشتغال از نوع شاهنشاهی و تمدن بزرگ]، بوروکراسی پیچیده ای در کار نیست. چهار قطعه عکس. شناسنامه. گواهی طلاق در صورت تأهل. کارت سلامتی از بهداشت. تأیید کلانتری محل پس از مراجعه به شهرداری منطقه. همین. روسپیان به محض ورود به شهرنو تحت کنترل یکی از اشرار و اوباش باند قوادان قرار می گرفتند. قواد از طریق ضرب و شتم و چک و سفته، تصور فرار را در همان روز اول می کشت. روسپیان قلعه به دلایل دشواری توان فرسا و جان کاه تن فروشی، حداکثر تا سن ۳۰ سالگی امکان بهره دهی داشتند و روز به روز تحلیل می رفتند و پس از خروج از چرخه روسپی گری به کارهای مختلف - از جمله پادویی، نظافت، دلالی، آشپزی، توزیع مواد مخدر و غیره - در همان شهرنو می پرداختند.



خلاف نوشته سایت های "مدرسه فمینیستی" و سایت <http://www.womeninIran.net> (مقاله روسپی گری در ایران - شیوا زرآبادی) پولیس شهربانی مستقر در شهرنو - که در جاهای مختلف قلعه می چرخید - نه فقط از ورود جوانان کم سن و سال جلوگیری نمی کرد. بل که خود یک پامشتری دائم، مجانی و شریک قوادان بود و بر پخش مواد مخدر نیز نظارت می کرد. (عکس های ضمیمه - همه تصاویر متعلق به صاحب این قلم است).

ج. دو ماه پس از انقلاب ۵۷ (اواخر اسفند) به سراغ شهلا رفتم. هنوز قلعه پیر پا برجا بود. کسی نمی شناختش. یا این گونه وانمود می کردند. پس از اصرار و انکار سرانجام یکی از واسطه ها گفت، شهلا کله اش بوی قرمه سبزی می داد. چند بار فرار کرده بود. اون هم از دست کی؟ اسمال دادا. رفته بود اهواز سراغش. تا این که یه روز تریاک زیادی خورده بود و نفت ریخته بود و خودش رو سوزنده بود... جز غاله شده بود طفلی. همان جا خراب شده بودم. و ناگهان شاملو به خاطر مخور کرده بود که:

«در برابر کدامین حادثه

آیا

انسان را

دیده ای

با عرق شرم

بر جبینش؟» (احمد شاملو، ۱۳۸۲، ص: ۶۰۵)

عرق شرم نه جبین، که وجودم را به سیلاب برده بود.

۲. سی و چهار سال بعد

سی و دو سال از انقلاب بهمن ۵۷ سپری شده است. انقلاب شد که بساط کثیف فقر و فحشاء و بی کاری و بی خانمانی و کاخ نشینی و فاصله طبقاتی و بورژوازی ملی! و کمپرادور و سگ زنجیره ای امپریالیسم و غارت و گرسنگی و کار کودکان و جمع شود. انقلاب نشد که یکی در زعفرانیه و دبی و تورنتو برج بسازد و دیگری رخت خوابی به اندازه یک کارتن برای خوابیدن گیرش نیاید. باری بدون شرح به دو خبر - گزارش به نقل از دو سایت رسمی دولتی اشاره می کنم. سایت فرارو - متمایل به اصلاح طلبان دولتی - در تاریخ ۲۸/ سرطان ۱۳۸۹ چنین نوشته است:

«اینک مسئولین وزارت بهداشت برای کنترل وضعیت ایدز بر سر یک چهار راهی قرار دارند. سامان دهی وضعیت روسپیان مستلزم به رسمیت شناخته شدن آن ها توسط مسئولین است که این امر خود تبعات قانونی روانی و اجتماعی فراوانی خواهد داشت. به گزارش فرارو وزیر بهداشت درمان و آموزش پزشکی [دولت دهم] در جمع معاونان بهداشتی دانشگاه های علوم پزشکی سراسر کشور سخنانی گفته که در نوع خود بی سابقه و مهم هستند. مرضیه وحید دستجردی در خصوص مسأله ایدز در کشور اظهار داشته است: "زمانی نگران انتقال ویروس ایدز از طریق خون بودیم، اما در حال حاضر مسائل جنسی نگرانی ما را در این زمینه تشکیل می دهد. چرا که یک sex worker (روسپی) می تواند در سال ۵ تا ۱۰ نفر را به ویروس ایدز مبتلا کند و متأسفانه این گروه در سراسر کشور پراکنده اند." www.fararu.com

(در افزوده: آیا ممکن است با وجود این اعتراف روشن خانم وزیر؛ رئیس دولت در جلسه ای - حالا سازمان ملل یا هر جای دیگری - منکر وجود روسپی و رواج مهار نشده روسپی گری در ایران شود؟)

سایت فرارو در گزارش دیگری به تاریخ ۱۲ حوت ۱۳۸۸، تحت عنوان "روسپی گری زیر ذره بین - روسپیان در ایران چگونه اند؟" که مطلب ۴۲۶۱۸، به رونق و تقلیل سن روسپی گری اشاره می کند و می نویسد:

«اظهار نظر درباره میزان رواج روسپی گری در ایران و شکل های بروز این پدیده، با توجه با حساسیت های حول این محور، بررسی این پدیده پنهان اجتماعی را نیز سخت تر می کند. شاید بتوان گفت آخرین آمار و بررسی پژوهشی

درباره میزان رواج این مسأله در سرطان ۱۳۸۸ منتشر شد. در آن مقطع سید کاظم رسول زاده طباطبائی - مدیر گروه روان شناسی دانشگاه تربیت مدرس - گفت:



"در دهه ۶۰ و ۷۰ سن روسپی گری بالای ۳۰ سال بود. اما اکنون سن روسپی گری از ۱۵ سال به بالا رسیده است." یکی از مبصران هوشمند، ذیل این گزارش-مقاله پرخواننده نوشته است:

"حضرات محترم! فقر فرهنگی و اقتصادی در هر جامعه ای محصول انباشت سرمایه است. فقر در هر جامعه ای محصول تقسیم ناعالانه ثروت، الیگارشیک تکنوکراتیسم و رشد بوروکراسی است."

(پیشین)

همچنین درباره عوامل و سن روسپی گری در ایران بنگرید به مقاله ای طولانی در این نشانی:

<http://www.Iranian.com/main/2007-44>

تحت عنوان "روسپی گری و قاچاق انسان" نوشته فروزان جهرمی.

در گزارشی دیگر پیرامون تقلیل سن روسپی گری و افزایش آن در تهران به نقل از کارشناس ارشد جامعه شناسی و عضو کارگروه زنان و دختران آسیب دیده در ایران گفته شده سن روسپی گری در ایران به ۱۳ سال کاهش یافته است

و یازده درصد روسپیان تهران با اطلاع همسران شان دست به این کار می زنند. در این گزارش از فقر به عنوان عامل اصلی روسپی گری یاد شده است.

<http://www.peiknet.net/08-augusti/news.asp?d:30856>

فقر

هر انسان شریفی که تا کلاس دوم اکابر درس خوانده باشد به درستی می داند که فقر از عوامل مهم انواع بزه کاری های اجتماعی، از جمله روسپی گری است. سایت آفتاب - متعلق به حسن روحانی رئیس مرکز تحقیقات ستراتیژیک مجمع تشخیص مصلحت - طی گزارشی به نقل از روزنامه مردم سالاری می نویسد: «ایران دومین کشور دارنده ذخائر گاز و نفت در جهان است و طبق گزارش بانک جهانی با سرانه درآمد ناخالص ملی ۳۵۴۰ دلار بیست و چهارمین قدرت اقتصادی جهان در سال ۲۰۱۰ است. اما به دلیل سیاست گذاری های ناکارآمد [؟]، فقر، بی کاری، اعتیاد، نابرابری، تصادفات رانندگی، کم سواد، طلاق و جرائم قضائی زندگی مردم را بی کیفیت [؟] کرده است. مردم از ناراحتی های روحی و روانی رنج می برند. به طوری که طبق گزارش انجمن روان شناسی حدود ۲۱ درصد مردم ایران به بیماری های روانی مبتلا هستند. فقر و بی کاری به عنوان مادر مشکلات بوده... در حال حاضر (۱۳۸۹/۲/۲۶) بیش از ۳ میلیون کودک محروم از تحصیل و ۱/۵ میلیون نفر کودک کار به دلیل فقر وجود دارند. سوء تغذیه و...»

<http://www.aftab.ir/articles/economy>

(تمام تأکیدها از من است. علامت [؟] نیز از من است)

در مورد رابطه فقر و روسپی گری بنگرید به:

- سرگذشت واقعی سارا دختری که از فقر به روسپی گری تن داده است: www.sara-sh.persianblog.ir

نیز به دو فایل تصویری ذیل در ارتباط با فقر و روسپی گری:

www.youtube.com

MHSNKG DYWS www.youtube.com

همچنین درباره سرگذشت ناتاشا - ملکه زیبائی نیکاراگوئه - که به دلیل فقر به روسپی گری تن داده است. بنگرید به:

www.uzakyol.blogspot.com/2008/02/blog-post-3359.htm

منبع اصلی این وبلاگ - که حاوی چند تصویر از ناتاشاست - روزنامه حریت ترکیه است که گزارش را به نقل از

"گاردین" آورده: www.millyet.com.tr

در کشوری که چهل میلیون انسان زیر خط فقر مطلق و نسبی در آن زندگی می کنند (آمار عادل آذر رئیس مرکز آمار ایران) رواج روسپی گری نباید چندان شگفت ناک باشد. پدیده ای علنی که هر شهروند پیاده یا سواره ای با نیم ساعت خیابان گردی مصادیق فراوان آن را خواهد دید!

بی کاری = فقر

دعوا بر سر آمار واقعی نرخ بی کاری در ایران هرگز به جایی نخواهد رسید. در تاریخ ۶ / سنبله ۱۳۸۹ دهقان کیا، عضو هیأت مدیره کانون شوراهای عالی کار استان تهران از موارد ذیل خبر داد:

- افزایش ۴۰ درصدی اخراج حجم کارگران از واحدهای تولیدی.

- ورشکستگی بیش از ۹۰ درصد از واحدهای تولیدی واگذار شده به بخش خصوصی.

- واردات سالانه ۵ تا ۶ میلیارد دلار کالای قاچاق به کشور از اسکله ها و ورودی های نامرئی.

- به ازای ورود یک میلیارد دلار کالای قاچاق دست کم ۲۵ هزار کارگر بی کار می شوند.

(در افزوده: کسانی خود را به سفاهت زده و مخالفت ما با واردات، رکود تورمی و به تبع آن بی کارسازی گسترده کارگران را به حساب دفاع از بورژوازی داخلی؟ ملی! نوشته اند. بالاخره آدمی که حرفی برای گفتن نداشته باشد باید هم به پارازیت افکنی انگلی تقیل یابد)

- اکثریت قاطع کارگران کشور به صورت قراردادی کار می کنند و تعداد کارگران رسمی کم تر از ۲۵ درصد است.

- اخراج کارگران در ۴ ماهه ابتدای سال جاری (۱۳۸۹) نسبت به مدت مشابه در سال گذشته دست کم دو برابر شده است.

- آمار رسمی از نرخ ۱۶ درصدی بی کاری و ۳/۵ میلیون نفر بی کار سخن می گوید.

(در افزوده: خبرگزاری ایلنا روز سه شنبه ۹ سنبله ۱۳۸۹ نوشت: اگر نسبت ۴۱ درصدی جمعیت فعال در پایان سال

۱۳۸۴ را به عنوان شاخص بپذیریم، نرخ بی کاری در پایان بهار ۱۳۸۹ به ۱۸/۷۳ درصد خواهد رسید!!)

باهوده است که فعالان آگاه جنبش کارگری اخیراً در مقالات خود از زوایای مختلف به ضرورت شکل بندی جنبش اجتماعی بی کاران نگریسته اند. صرف نظر از شکل ولونتاریستی پیش نهاداتی که در این مقالات آمده است، نمی توان از این مسأله مهم به سادگی گذشت.

گذشته از آمار ضد و نقیضی که درباره نرخ بی‌کاری ارائه می‌شود، تعریف اشتغال نیز در ایران با کج فهمی‌های بسیاری مواجه است. در صورتی که زنان خانه‌دار، کارگران ساختمانی با مشاغل فصلی و دیمی، در هفته دو ساعت کار؛ کارگران بی‌کار خانه‌نشین و برخوردار از بیمه بی‌کاری کمتر از هیچ، کارگران در جست‌وجوی کار (ثبت نام نشده در اماکن کاریابی)، فارغ‌التحصیلان بی‌کار – که گفته می‌شود نرخ بی‌کاری‌شان در حدود ۷۰ درصد است –



به صورت واقعی بررسی شود معلوم نیست نرخ بی‌کاری در ایران تا کجا صعود خواهد کرد. در هر صورت بی‌کاری و به تبع آن فقر از دلایل عمده و اصلی روسپی‌گری به شمار می‌رود. داور شیخاوندی (جامعه‌شناس در رشته جرم‌شناسی) – که از ۵ دهه پیش تاکنون تحقیقات وسیعی در زمینه علل بزه‌کاری در ایران انجام داده است، با اشاره به معضل بی‌کاری در ایران، فقر را یکی از پی‌آمدهای بی‌کاری بر شمرده، و خاطر نشان شده است در جامعه‌ای که شب و روز از بی‌کاری سخن می‌گویند، گسترده شدن پدیده روسپی‌گری دور از ذهن نیست.

(اکرم دادخواه، مقاله: عوامل مؤثر بر روسپی‌گری زنان در ایران، شنبه، ۲ / جدی ۱۳۸۴)
همین محقق پس از نقل دو نظریه از دورکیم و کوئینگ، به درست و با دقت می‌نویسد:

«در ایران به دنبال تجربه خصوصی‌سازی و تجربه بازار آزاد در فاصله سال‌های ۶۸ تا ۷۶ طبقه نو کیسه‌ای با ویژگی‌های زندگی اشرافی پا گرفت که نماد تبعیض و تناقض شد. تا آن جا که به نوشته رسانه‌ها ۹۰

درصد ثروت در دست ۱۰ درصد افراد و ۱۰ درصد ثروت در اختیار ۹۰ درصد مردم است. چنین است که عدم تعادلی ناگزیر فقر عمومی را گسترش داده و عوارض جانبی چون فحشاء و سرقت را به دنبال داشته است.»
نویسنده به نقل از ساترلند بر بی‌نتیجگی روش‌های قضائی و مجازات متخلفان و بی‌اثر بودن سیاست تهدید و ارباب اشاره کرده و یادآور شده:

«در ایران مجازات‌هایی که برای این زنان صورت می‌گیرد عبارت است از:

۱. اجرای حدود که صد تازیانه را در برمی‌گیرد.

۲. سنگ‌سار در موارد خاص.

در ادامه مقاله موضوع "صیغه" مورد انتقاد شدید قرار گرفته و گفته شده:

«اگر روسپی‌گری را فروش تن در مقابل پول بدانیم، در ازدواج موقت همین امر با پشتوانه قانونی صورت می‌پذیرد و زمانی بر آن واقع می‌شود.»

(سایت پایان: رساله گروهی جمعی از دانش‌آموختگان دانشگاه صنعتی امیرکبیر یا پلی تکنیک)

واقعیت این است که اگر بی‌کاری، مردان را به ارتکاب جرائمی مانند سرقت، توزیع مواد مخدر؛ قاچاق و... سوق می‌دهد در مقابل زنان بی‌کار با توجه به وضع بیولوژیک خود مستقیماً به گرداب روسپی‌گری پرتاب می‌شوند. بی‌هوده نیست که اقتصاددان پاچه ورمالیده‌ای به نام جگدیش باگواتی، طی مصاحبه‌ای تلویزیونی در پاسخ به آثار مخرب جهانی سازی امپریالیستی در کشورهای عقب مانده و ارائه راه حل برای برون رفت از این معضل (بی‌کاری و

تقلیل دستمزد کارگران زن) با وقاحت کم مانندی دختران فقیر را به اشتغال در صنعت سکس یا پذیرش فقر بیشتر فراخوانده است. (نامردی و رذالت را ببین!)

جهانی سازی و روسپی گری

واقعیت تلخ این است که جهانی شدن (سازی) سرمایه داری در جهان معاصر و به ویژه در عصر سلطه سیاه نئولیبرالیسم به شدت کالائی کردن وجود انسان را در دستور کار قرار داده است. این نیز لابد از دست آوردهای پیشرفت تکنولوژی اطلاعات (IT) است که شبکه های فحشاء و روسپی گری را با تنوعی شگفت ناک به صنعتی جهانی و سخت پول ساز تبدیل کرده است. فقط در یک قلم بازار تولید فلم های هرزه نگاری در امریکا سالانه نزدیک به ۱۲ میلیارد دالر سود به جیب سوداگران و سرمایه داران ریخته است. در شکل دیگر ماجرا، مهاجرت های ناگزیر بین المللی کارگران بی کار شده و فقیر به گسترش صنعت تجارت سکس و تورسیم جنسی افزوده است. مناطق داغی در اروپای شرقی، آسیای جنوب شرقی و امریکای لاتین عملاً مسؤولیت حل مشکل مازاد اقتصاد سرمایه داری کازینو را به عهده گرفته اند. در این اقتصاد پر سود زنجیره هتل داران پا اندازان حرفه ئی باشگاه های رقص، روسپی خانه ها، سالن های ماساژ و شبکه های تلویزیونی ماهواره ئی همه ساله یک میلیون کودک را وارد باز آزار تجارت سکس می کنند.

سازمان جهانی کار (ILO) آمار دقیقی از تجارت جنسی کودکان ندارد ولی تعداد آنان را بیش از ۲ میلیون نفر ارزیابی می کند، که ۹۸ درصد آنان را دختران و ۲ درصد آنان را پسران بین ۱۲ تا ۱۷ سال تشکیل می دهند. به گزارش ILO بیش از ۲۸ درصد اقتصاد تایلند و اندونزی و فیلیپین بر پایه صنعت سکس می چرخد. وجود شرم آور ۴۰۰ هزار کودک روسپی در هند؛ ۷۵ هزار فیلیپین؛ ۸۰۰ هزار تایلند؛ ۱۰۰ هزار تایوان؛ ۲۰۰ هزار نپال؛ ۳۰۰ هزار امریکا؛ ۵۰۰ هزار امریکای لاتین و ۲ میلیون برزیل، همان مدینه فاضله ای است که قرار بود سرمایه داری برای کودکان به ارمغان آورد. در چرخه این جنایات هولناک گفته می شود یک کودک در هر سال خدمات جنسی اش را به دو هزار نفر می فروشد. این است آرمان شهر سرمایه داری.

پایان سخن

بی کاری عامل هول ناک عصر معاصر و افزایش آن نتیجه مستقیم بحران های سیکلیک سرمایه داری است. از بی کاری زنان بارها به مراتب بیش تر از مردان آسیب می بینند. به این جدول توجه کنید:

فاکتورهای اقتصادی	زنان	مردان	نسبت زنان به مردان
نیروی کار	33	77	43%
درآمد به دلار آمریکا	5/77	14/15	41%
کادرها و متخصصین	13	87	15%
کارکنان حرفه‌ای	34	66	51%
درصد بی‌کاری بزرگسالان	15/72	9/29	-

نتیجه تحقیقات فوروم اقتصاد جهانی در مورد ایران (2009)
به نقل از: مرجان افتخاری 2010 فقر و تهی‌دستی زنان و کودکان در جهان و ایران

بدیهی‌ترین نتیجه‌ای که از این جدول بر می‌آید این است که درآمد روزانه ۱۴/۱۵ دلار مردان و دستمزد متوسط ۵/۷۷ دلار زنان در روز نه فقط مؤید یک آپارتاید جنسی شدید است بل که نشان دهنده فقر مضاعفی است که زنان ایران تحمل می‌کنند. مرز این فقر با روسپی‌گری وقتی نازک‌تر می‌شود که بی‌کاری زنان تنها و بی‌پناه را نیز بر سیاهه آن اضافه کنیم. در چنین شرایطی یادش به خیر فروغ که گفته بود: "خانه سیاه است."

۲۲ شهریور [سنبله] ۱۳۸۹